



۸ مارچ ۲۰۱۴



شيما غفوري

بر خيز ای زن به مناسبت روز جهانی زن



چون قطره ز دم به نگاهم رسیده است
بر قلب من چو تیغ بُرانی خلیده است

قمچین خشم شوهر معرور و مست تو
چنین به بند بود پا و دست تو

جـلـوه لطیف طلا را نهفته است
بار سفید برف عظیم را گرفته است

سوز جان و تن لب تو بسته گشته است
آتش نهان صدای دلت را نگفته ای

خاموش و خشک و پر زهراس از صدای مرد
آزرده از جفای زمان و جفای مرد

یـسـا مادر عزیز و کریمت بگفته اند
سوگند و عزم و جهد و شهادت نهفته اند

راه ما پُر از دره و دشت و کوه و جویست
زیرا که در نهایت راه شمع آرزوست

شاید که در میانه ره در روی بدار

هر قطره اشکی را که به چشم تو دیده ام
هر آهی را که از لب سردت شنیده ام

هر داغ سیزی را که به پشتت نهاده است
هرگز نمی توان به سرشکم فرو بشست تا این

موبیت که راز لیل سیه در درون اوست یا
چون شاخه های سرد و زمستانی درخت

بس شعله های رنج و الم در وجود تُست از
بس زخمه های جبر زمان را کشیده ای

اما عزیز من لب تو تا به کی چنین
قلب اسیر تو گل من تا بکی بود

بس شاعران که حسن و جمالت ستوده اند
اما به غیر حسن و کرامت به چشم تو

برخیز و راه بیفت و بغلط و بخیز باز کین
مشت جبون یأس و الم را مزن به دل

شاید به هر قدم که گذاری خطر بود



اما چه گفت مرد کهنسال باغبان
گر تخم گل خُست ز طوفان غمی مدار

د پانو شمیره: له ۱ تر ۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په خير و لولئ